مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

یونس نگاه ۲۰۲۶ / ۱۱ / ۱۱

ضرورت انسجام و سازماندهی برای نان و آزادی

ضرورت انسجام و سازماندهی برای نان و آزادی
(مردم چگونه این سطح از بی‌کاری و فقر را تاب می‌آورند؟)
امسال نیز گزارش‌های زیادی از افزایش فقر و بی‌کاری مردم افغانستان نشر شد. برگشت چند میلیون مهاجر از ایران و پاکستان در سه سال گذشته، افزایش نفوس، بسته‌شدن راه‌های تجارت و ترانزیت از مسیر پاکستان، بحران خلیج فارس و ایران، و خشکسالی‌ها وضعیتی را به‌وجود آورده است که توصیف آن آسان نیست، و تنها خانواده‌هایی که هر روز فرورفتن تدریجی خود در آن باتلاق را تجربه می‌کنند، می‌توانند بگویند این وضعیت واقعاً چه پیامدهایی داشته و چقدر باید نگران بود. با این‌حال مرور گزارش‌ها شمه‌ای از رنج و هراس میلیون‌ها هموطن ما را به ذهن خوانندگان نگران می‌چکاند. در این یادداشت می‌خواهم بعد از اشاره به چند عامل اصلی شکل‌گیری بحران کنونی اقتصادی، به این چند سوال بپردازم که مردم چگونه این سطح از بی‌کاری و فقر را تاب می‌آورند؟ چطور این وضعیت منجر به اعتراض جمعی و انفجار سیاسی نمی‌شود؟ و چه باید کرد؟
هرچند طالبان با اعمار و بازسازی برخی سرک‌ها و جاده‌ها، ساختن جوی و نهر و اجرای تعدادی از برنامه‌های زراعتی و استخراج معادن، مواد کافی تبلیغات رسانه‌ای فراهم می‌کنند تا تصویر «مثبت» از وضعیت اقتصادی ترسیم نمایند. آنان هنگامی که با سوال‌های سخت درمورد وضعیت دسترخوان و روزگار مردم مواجه می‌شوند، با توسل گزینشی به دساتیر دینی، تقصیر را از شانه خود دور کرده می‌گویند که خداوند روزی‌رسان است و انسان جز آن‌چه در تقدیرش نوشته شده نمی‌تواند بدست آورد. اما همه می‌دانیم که چگونه دسترخوان مردم در این چندسال کوچک‌تر شده است، و بحران گرسنگی و بی‌کاری هر روز عمیق‌تر می‌شود. با قطع کمک‌های خارجی، انجماد ذخایر ارزی و خروج سرمایه‌ها و نیروی کار متخصص پس از سال ۲۰۲۱، چرخ اقتصاد وابسته و بحران‌زده افغانستان شدیداً آسیب دید. بازار کار به شدت کوچک شده، رقابت برای یافتن کار روزمزد یا سرپناه به نبردی فرساینده برای بقا تبدیل شده است، و میلیون‌ها خانواده با خطر فقر مطلق و گرسنگی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. محروم کردن زنان از کار و تحصیل، چرخ اقتصاد خانواده‌های شهری را بیش از پیش فلج کرده است.
طالبان در برخورد با این وضعیت دو روی‌کرد متناقض دارند. یکی این‌که گویا در افغانستان کسی بی‌کار نیست و هرکس کار ندارد تنبل است. دیگر این‌که روزی‌رسان خداست و طالبان وعده نان به کسی نداده است. این تناقض‌گویی وجود فقر روز افزون را تایید می‌کند، و طالبان با آن‌که مالیات و عشر را با بی‌رحمی و دقت تمام جمع می‌کنند و خود را به دلیل تصاحب دستگاه حکومت مستحق سهم در عواید زیاد، کم یا حتی ناچیز مردم می‌دانند، اما از مسوولیت حکومت‌داری شانه خالی می‌کنند. گویا امارتی که لقمه‌های مردم را شمرده از آن عشر می‌گیرد، پاسخ‌گوی مشکلات شغلی و معیشتی مردم نیست. درعین حال برای کنترل روانی توده مردم و خفه ساختن اعتراضات و مطالبات آنان به روایت‌های مذهبی گزینشی متوسل می‌شوند. اما مردم این وضعیت دردناک را چگونه تاب می‌آورند؟
باید گفت که خیلی از هموطنان در این سال‌ها از عواقب مستقیم یا جانبی بی‌کاری و فقر جان داده‌اند. هزاران جوان در جستجوی کار در مسیر راه‌ها کشته، زخمی یا مثله شده‌اند. قافله مردان جوان و در مواردی کودکان و زنان فراری از افغانستان در هیچ موقع سال متوقف نمی‌شود و به گفته ناظران محلی گاه در یک روز چند هزار نفر با وجود درک خطرات مسیر قاچاق، به امید رسیدن به ایران و پاکستان و یا آن‌طرف آب‌ها به راه می‌افتند. اما هیچ حرکت و اعتراض جمعی و سازمان‌یافته در برابر این وضعیت تحمیلی دیده نمی‌شود.
فقر درصورتی که با عواملی چون ناآگاهی، عدم امکان اقدام جمعی و ناتوانی در تشخیص منافع مشترک صنفی و طبقاتی همراه شود، سطح انتظارات انسان‌ها را به تلاش انفرادی برای بقا فرو می‌کاهد. وقتی تمام انرژی و ذهن انسان صرف یافتن تکه‌نانی برای زنده ماندن در حال شود، دیگر مجالی برای اندیشیدن، برنامه‌ریزی و اقدام جمعی

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولـئ

باقی نمی‌ماند. در نبود اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های صنفی مستقل، احزاب سیاسی ریشه‌دار و طبقه متوسطِ اثرگذار، توده‌ها به صورت جزیره‌های پراکنده، تنها و بی‌دفاع رها شده‌اند.
با تمامی این مشکلات، در عصری زندگی می‌کنیم که تولید انبوه مواد غذایی چنان افزایش یافته است که حتی در محیط فقرزده افغانستان دست‌رسی به حداقل مواد خوراکی لازم برای نجات از مرگ فوری با مقداری حمایت اجتماعی و کمک‌های خارجی را ممکن ساخته است. خانواده پنج نفره‌ای که خانه و کار و هرگونه درآمدش را از دست داده باشد، می‌تواند زیر یک خیمه یا در یک اتاق تنگ با یک بوجی آرد و یک پیپ روغن و مقداری چای خشک و نمک یک ماه زندگی کند. یعنی با مصرف سه یا چهار هزار افغانی یا معادل ۵۰ دالر امریکایی، پنج نفر ۳۰ روز تمام و بی هیچ‌گونه دسترسی به خدمات رفاهی و مدنی نفس بکشند و از افتادن به دهان گور «نجات» یابند. وقتی یک مقام طالب می‌گوید هیچ کسی در افغانستان بی‌کار نیست، شاید اشاره‌اش به کارهایی باشد که میلیون‌ها افغان در سراسر افغانستان با کراچی‌وانی و دست‌فروشی و کارگری روی‌جاده مبلغ ناچیزی برای خرید یک بوجی آرد، یک پیپ روغن، یک کیلو چای، یک کیلو نمک و یک چارک بوره «کمایی» می‌توانند! متاسفانه جمعیت بزرگی از مردم ما در کام چنین «کار» برای «بقا» افتاده اند.
فقر مطلق لزوماً به انقلاب یا تغییر منجر نمی‌شود. البته رنج گرسنگی و ستم‌کشی مواد خام تغییر هستند، اما برای تبدیل آن‌ها به وسایل تغییر نیازمند هسته‌های تشکیلاتی آگاه، منضبط و برنامه‌ساز هستیم. درغیر آن گرسنگی و ستم‌دیدگی به انفعال و مهاجرت‌های مرگ‌بار می‌انجامند و یا به‌سادگی توسط شعارهای فریبنده و سنتی مهار می‌شوند. بدون سازماندهی، توده‌ی متفرق و ناآگاه مردم ممکن است تک تک و یا گروهی با مرگ عاجل یا تدریجی جان بدهند، اما دست به اقدام نزنند.
چه باید کرد؟
»مردم» عنوان دوپهلو و گاه گمراه‌کننده است. در یک‌سو حقانیت مردم و توده‌ی درگیر نان و تلاش‌شان برای سیری، و ستم‌کشی و تمایل‌شان به آزادی قابل درک است. در سوی دیگر ناتوانی مردم در تشخیص ابزار و شیوه‌های مناسب پی‌گیری آن اهداف و آرزوها نیز انکارناپذیر است. با همین ویژه‌گی‌ها مردم، به‌خصوص در جامعه محروم و بی‌سواد افغانستان، به‌آسانی ابزار دست نیروها و افرادی می‌شوند که ظرفیت رهبری و بسیج دارند. متنفذان محلی، ملاها، رهبران قبیله‌ای و قومی، تاجران و دلالان می‌توانند به آسانی آنان را به سنگرها و مجالس تبلیغاتی و درگیری‌های ویران‌گر بکشانند.
درعین حال توده مردم نیروی بشری ارزان برای تکثیر و تقویت نیروی مترقی و آزادی‌خواه می‌شوند. اگر جمعی صاحب برنامه و آرمان از انضباط و توانایی رهبری لازم برخوردار باشند، به آسانی می‌توانند جمعیت بزرگی از مردم را دور اهداف خود گرد آورند و نیروی آنان را به مسیری هدایت کنند که منجر به تغییر سازنده و آبادی شود. جلب حمایت انبوه نیرو از میان طبقه متوسط در شرایط کنونی افغانستان آسان نیست. اما توده مردم را می‌توان آسان‌تر قانع ساخت و با در میان گذاشتن یک طرح عملی دارای پیامدهای ملموس بسیج کرد، همان‌طوری که طالبان توانسته بودند با دادن اختیارات محلی و امتیازات ناچیز مالی در گوشه و کنار افغانستان هزاران تن را بر محور برنامه‌های فریب‌کارانه خود گرد آورند، و به جنگ و همکاری وا دارند. از این‌رو داشتن یک هسته کوچک اما محکم و صاحب برنامه‌ای که توان تماس مستمر و موثر با مردم باشد، برای رهبری تغییر حیاتی است- هسته‌ای که بتواند برنامه و دورنما تولید کند، و انرژی دوامدار به محیط مردمی‌اش تزریق نماید.
تجارب تاریخی نیم قرن گذشته احزاب و سازمان‌های سیاسی افغانستان درس‌های آموختنی در این زمینه دارد. احزاب و جریان‌های چپ در گذشته به قشر تحصیل‌کرده، نظامیان نخبه و طبقه متوسط شهری محدود مانده بودند و امکان انتقال پیام‌های مدرن و برنامه‌های اصلاحی خود به توده‌ی مردم را نداشتند. رهبران جهادی و متنفذان محلی با تکیه بر مساجد و ساختارهای قبیله‌ای توانستند توده مردم را بسیج کنند. آن‌ها لشکر عظیمی از توده‌های محروم را به جنگ کشاندند، اما چون فاقد هسته‌های برنامه‌ساز و مدرن برای رهبری توده‌ی مردم بودند، کارشان به آشوب کشید و پس از «پیروزی» نظمی خلق نتوانستند.
طالبان اما نمونه‌ی عینی پیوند میان یک هسته‌ی منضبط با توده‌ی روستایی و خسته از ناامنی و آشوب بودند. آن‌ها توانستند با دادن اختیارات محلی و امتیازات ناچیز، هزاران مرد و زن را بر محور برنامه‌ی خود گردآورند و به جنگ و همکاری وادارند.
دو دهه‌ی جمهوری اسلامی اتکای اصلی جریان‌های سیاسی بر تکنوکرات‌ها، طبقه متوسط شهری پایتخت‌نشین و کمک‌های خارجی بود. جمهوری اسلامی باوجود شعارها و قوانین ترقی‌خواهانه، نتوانست پیوند متقابل با توده‌ی محروم برقرار کند، و طبقه‌ی متوسط شهری نوپا نیز در ابهامی ناشی از حضور خارجی‌ها و پروژه‌های توهم‌برانگیز سفارت‌خانه‌ها و انجوها فرصت عمل سازنده و مستقل نیافت، و حلقه وصل حکومت و توده محروم نشد. عوامل

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

خارجی را اگر نادیده بگیریم، این انزوای جریان‌های سیاسی و طبقه متوسط شهری سرانجام بستر فروپاشی از درون را فراهم ساخت.
درس بزرگ تحولات افغانستان این است که تنها با پول، تفنگ، شعارهای انتزاعی یا اتکای صرف به طبقه متوسط شهری فروپاشیده و تحت فشار نمی‌توان تغییر خلق کرد. سازماندهی و خلق هسته‌های استوار سازمانی با اهداف ترقی‌خوانه که قادر به تماس با توده مردم باشند، شرط لازم کار سیاسی برای دگرگونی بنیادی در افغانستان است.
یادآوری: این نوشته پیش از این در زن‌تایمز نشر شده است. لینک آن را زیر این پست می‌گذاریم.



آرشیف: نو یسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ